Revolution Studies

Online ISSN: 3041-8704

https://trs.ri-khomeini.ac.ir

Research Institute of Imam Khomeini and Islamic Revolution

The Islamic Revolution and the Evolutionary Reconstruction of Shiite Political Jurisprudence: A Critical Reading of Davoud Firhi's Thought

Ali Akbar Fahimi[1], **Yousef Torabi**[2]

1. PhD Candidate in Political Studies of the Islamic Revolution, Shahed University, Tehran, Iran. aliakbar7091@gmail.com

2. Associate Professor of Political Science, Amin Police University, Tehran, Iran. utorabi14@gmail.com

Article Info

Article type:
Research article

Received: December 28, 2025

Received in revised from:
February 28, 2026

Accepted: March 05, 2026

Published online: June 21, 2026

Keywords:
Islamic Revolution,
Shiite Political Jurisprudence,
Davoud Firhi, Modern State,
Religious Democracy.

Abstract

The Islamic Revolution of Iran is considered a turning point in the history of Shiite political jurisprudence and Islamic governance, which once again transformed the relationship between religion, state, and political power into a central issue in Islamic thought. Davoud Firhi is among the reformist thinkers who interpreted this revolution not merely as a political event, but as a historical opportunity for the reconstruction of Shiite political jurisprudence in confronting the modern state and democratic requirements. The main research problem is to examine Firhi's reading of the Islamic Revolution and to critically evaluate his attempt to rethink political jurisprudence within the framework of this historical experience. This research, employing a qualitative method and content analysis of Davoud Firhi's written works and discourses, seeks to recognize his intellectual and methodological foundations, analyze the concept of state, governance, and power, and examine his intra-discourse critiques of post-Islamic Revolution trends. The research findings indicate that Firhi, by distinguishing between religious text, jurisprudential tradition, and the historical application of jurisprudence, considers political jurisprudence as a historical and institutional knowledge capable of evolutionary reconstruction in confronting the modern state. From his perspective, the Islamic Revolution has provided a context for the transition from sultanic order to republican order and the realization of religious democracy; however, he simultaneously warns against the reproduction of religious authoritarianism, the marginalization of republicanism, and the weakening of legalism. Overall, the key finding of this research is that the significance of Firhi's thought lies less in presenting a final model for governance and the Islamic state, and more in opening new theoretical horizons for critique, reform, and the evolutionary reconsideration of Shiite political jurisprudence.

Cite this article: Fahimi, A. A. & Torabi, Y. (2026). The Islamic revolution and the evolutionary reconstruction of Shiite political jurisprudence: A critical reading of Davoud Firhi's thought. *Revolution Studies*, 4 (7), 277-304.
https://doi.org/10.22034/fademo.2026.569167.1178

© The Author(s). Publisher: **Research Institute of Imam Khomeini and Islamic**.
This is an open-access article distributed under the CC BY
(license http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).

دوفصلنامه
انقلاب پژوهی
شاپا چاپی: -
شاپا الکترونیکی: ۸۷۰۴-۳۰۴۱
https://trs.ri-khomeini.ac.ir/
پژوهشکده امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی

انقلاب اسلامی و بازسازی تکاملی فقه سیاسی شیعه: خوانشی انتقادی از اندیشه داود فیرحی

علی اکبر فهیمی [۱] ✉، یوسف ترابی [۲]

۱. دانشجوی دکتری مطالعات سیاسی انقلاب اسلامی دانشگاه شاهد، تهران. ایران. aliakbar7091@gmail.com

۲. دانشیار علوم سیاسی، دانشگاه علوم انتظامی امین، تهران. ایران. utorabi14@gmail.com

چکیده

انقلاب اسلامی ایران نقطه عطفی در تاریخ فقه سیاسی شیعه و حکمرانی اسلامی به شمار می‌آید که بار دیگر نسبت دین، دولت و قدرت سیاسی را به مسئله‌ای کانونی در اندیشه اسلامی تبدیل کرد. داود فیرحی از جمله متفکران نواندیشی است که این انقلاب را نه صرفاً یک رخداد سیاسی، بلکه فرصتی تاریخی برای بازسازی فقه سیاسی شیعه در مواجهه با دولت مدرن و الزامات مردم‌سالارانه تفسیر کرده است. مسئله اصلی این پژوهش، بررسی خوانش فیرحی از انقلاب اسلامی و ارزیابی انتقادی تلاش او برای بازاندیشی فقه سیاسی در چهارچوب این تجربه تاریخی است. این پژوهش با بهره‌گیری از روش کیفی و تحلیل محتوای آثار مکتوب و گفتارهای داود فیرحی، به بازشناسی مبانی فکری و روش‌شناختی او، تحلیل مفهوم دولت، حکمرانی و قدرت و بررسی نقدهای درون‌گفتمانی وی نسبت به روندهای پس از انقلاب اسلامی می‌پردازد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که فیرحی با تفکیک میان نص دینی، سنت فقهی و کاربست تاریخی فقه، فقه سیاسی را دانشی تاریخی و نهادی می‌داند که قابلیت بازسازی تکاملی در مواجهه با دولت مدرن را دارد. از نگاه او، انقلاب اسلامی زمینه‌ای برای گذار از نظم سلطانی به نظم جمهوری و تحقق مردم‌سالاری دینی فراهم کرده است؛ بااین‌حال، وی هم‌زمان نسبت به بازتولید اقتدارگرایی دینی، به حاشیه رفتن جمهوریت و تضعیف قانون‌گرایی هشدار می‌دهد. در مجموع، یافته کلیدی این پژوهش آن است که اهمیت اندیشه فیرحی، بیش از آنکه در ارائه الگویی نهایی برای حکمرانی و دولت اسلامی باشد، در گشودن افق‌های نظری تازه برای نقد، اصلاح و بازاندیشی تکاملی فقه سیاسی شیعه نهفته است.

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۰/۷
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۱۲/۹
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۲/۱۴
تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۳/۳۱

کلیدواژه‌ها:
انقلاب اسلامی، فقه سیاسی شیعه، داود فیرحی، دولت مدرن، مردم‌سالاری دینی.

استناد: فهیمی، علی اکبر و ترابی، یوسف (۱۴۰۵). انقلاب اسلامی و بازسازی تکاملی فقه سیاسی شیعه: خوانشی انتقادی از اندیشه داود فیرحی. *انقلاب پژوهی*، ۴(۷)، ۲۷۷-۳۰۴. https://doi.org/10.22034/fademo.2026.569167.1178

ناشر: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.

© نویسندگان.

مقدمه

مسئله نسبت میان دین و سیاست و چگونگی سامان‌دهی «نظام سیاسی در اسلام» از مهم‌ترین مباحث اندیشه سیاسی معاصر در جهان اسلام به شمار می‌آید. این مسئله، به‌ویژه در جوامعی که تجربه دولت مدرن را از سر گذرانده‌اند، با پرسش‌هایی بنیادین درباره مشروعیت سیاسی، نقش فقه، جایگاه مردم و نسبت سنت و مدرنیته همراه شده است. در این میان، اندیشه سیاسی شیعه به دلیل برخورداری از سنت فقهی پویا و تجربه تاریخی انقلاب اسلامی ایران، بستری ویژه برای بازاندیشی نظری فراهم کرده است.

داود فیرحی (۱۳۹۹-۱۳۴۳)، استاد فقید علوم سیاسی دانشگاه تهران، از جمله متفکرانی بودند که کوشیده با رویکردی تحلیلی-تاریخی و قرائتی نو از فقه سیاسی شیعه، ظرفیت‌های آن را در مواجهه با دولت مدرن ارائه دهد. فیرحی با بهره‌گیری از دانش علوم سیاسی و تحلیل تاریخی فقه، تلاش می‌کند نشان دهد که نظریه‌های سیاسی اسلامی نه اموری ایستا، بلکه پدیده‌هایی تاریخی، تحول‌پذیر و درعین‌حال تکاملی هستند.

یکی از محورهای اندیشه فیرحی، تحلیل مفهوم «دولت» و «قدرت سیاسی» در سنت اسلامی و نسبت آن با تجربه مدرنیته است. او با تأکید بر نقش اجتهاد و تحول در فقه سیاسی، معتقد است که بدون بازخوانی مفاهیم بنیادینی چون مشروعیت، قانون و حاکمیت، نمی‌توان به درکی کارآمد از نظام سیاسی اسلامی در شرایط معاصر دست یافت.

تلاش فیرحی برای بازسازی فقه سیاسی را می‌توان نوعی پروژه درون‌سنتی برای پاسخ‌گویی به الزامات دولت مدرن دانست؛ پروژه‌ای که می‌کوشد با تفسیر تاریخی مفاهیم فقهی، راهی برای فهم مفاهیمی نزدیک به قرارداد اجتماعی، حاکمیت قانون و نقش مردم در قدرت سیاسی بگشاید. در این چهارچوب، انقلاب اسلامی ایران در اندیشه فیرحی نه صرفاً یک واقعه سیاسی، بلکه عرصه‌ای برای تحقق عملی و درعین‌حال آزمون نظری فقه سیاسی تکاملی شیعه محسوب می‌شود.

ضرورت این پژوهش در دو جهت اصلی قابل طرح است: نخست، مسئله حل‌نشده نسبت دین و دولت و امکان بازتعریف فقه سیاسی در مواجهه با سیاست مدرن در ایران که اندیشه فیرحی به دلیل تلاش برای پاسخ‌گویی از درون سنت فقهی، اهمیت نظری ویژه‌ای یافته است. دوم، جایگاه محوری انقلاب اسلامی در اندیشه فیرحی که کمتر

به‌صورت نظام‌مند و انتقادی تحلیل شده است. این پژوهش با تمرکز بر پیوند نظریه دولت، فقه سیاسی و تجربه انقلاب اسلامی در آثار فیرحی این خلأ را جبران می‌کند.

هدف اصلی این پژوهش تبیین و تحلیل انتقادی دیدگاه‌های فیرحی درباره نظام سیاسی در اسلام با تمرکز بر بازخوانی فقه سیاسی شیعه، مفهوم دولت و قدرت و تفسیر وی از انقلاب اسلامی در چهارچوب مواجهه سنت دینی با الزامات سیاست مدرن است. به این منظور، مقاله تفکرات فیرحی را در دو سطح دنبال می‌کند: ۱. بازخوانی نظریه او در باب دولت اسلامی و نسبت فقه و قدرت؛ ۲. تحلیل تفسیر او از انقلاب اسلامی به‌مثابه فرصتی برای گذار به نظم سیاسی جدید. پرسش اساسی این پژوهش آن است که فیرحی چگونه با بازخوانی فقه سیاسی شیعه می‌کوشد رابطه دین و دولت را در عصر مدرن بازتعریف کند و انقلاب اسلامی را در این چهارچوب نظری چگونه تفسیر می‌نماید. بررسی این پرسش می‌تواند به فهم دقیق‌تر ظرفیت‌ها و محدودیت‌های احتمالی فقه سیاسی در مواجهه با سیاست مدرن یاری رساند. این مقاله با هدف فراتر رفتن از رویکردهای توصیفی در آثار فیرحی، به دنبال تحلیل انتقادی «نظریه دولت» او و پیوند آن با انقلاب اسلامی است. نوآوری پژوهش در تلفیق مبانی فکری و مفاهیم قدرت نزد فیرحی است تا به تعمیق گفتگو میان فقه سیاسی و نظریه‌های مدرن سیاست کمک کند.

۱. پیشینه پژوهش

اندیشه سیاسی داود فیرحی در سال‌های اخیر مورد توجه پژوهشگران حوزه علوم سیاسی، فقه سیاسی و مطالعات دین و سیاست قرار گرفته است. بخش مهمی از این پژوهش‌ها به معرفی، شرح و تحلیل آثار فیرحی در زمینه نسبت فقه و سیاست، مفهوم دولت در اسلام و امکان‌های فقه سیاسی شیعه در مواجهه با مدرنیته اختصاص یافته است. کتاب‌های او، به‌ویژه نظام سیاسی و دولت در اسلام و فقه و سیاست در ایران معاصر و تاریخ تحول دولت در اسلام، از جمله منابع اصلی و شایان توجه در مطالعات مربوط به تحول اندیشه سیاسی اسلامی در ایران معاصر به شمار می‌آیند.

برخی پژوهشگران، فیرحی را متفکر «نقد تراث» در حوزه فقه سیاسی می‌دانند و عقیده دارند او با روشی «تاریخی- تحلیلی» (به‌جای رویکردهای کلامی/فلسفی)، میراث فقهی را

بازخوانی کرده است. تفاوت او با متفکرانی همچون الجابری، پیوند دادن جریان نقد میراث با زمینه‌های بومی، تاریخی و شیعی ایران است (جعفریان،۱/۹/ ۱۳۹۹). فدایی مهربانی در مقاله «این همانی نقد در جدال میان مشروطه‌خواهی و ایرانشهری» (۱۴۰۱)، بیان داشته فیرحی به تبعیت از محمد عابد الجابری معتقد بود فقه بزرگ‌ترین و مهم‌ترین دانش تمدن اسلامی است و از همین روی مهم‌ترین و کاراترین بستر تفکر در باب سیاست به شمار می‌رود.

برخی پروژه فکری فیرحی را به‌عنوان تلاشی برای ارائه خوانشی دموکراتیک از اسلام مورد تحلیل قرار داده‌اند و بیان می‌کنند که فیرحی توسعه و نجات ایران را درگرو بازسازی فقه سیاسی، امکان تحقق نظم سیاسی کارآمد و مشروع در جامعه معاصر وجود می‌دانست (میرموسوی، ۱۴۰۳). در مقابل حسینی زاده و کیوانفر در ادعا دارند فیرحی نواندیشی را در چهارچوب اسلام سیاسی محدود کرده و از اندیشه‌های انقلابی و اصلاحات بنیادین فاصله می‌گیرد و خود به ناسازگاری‌های فقه مشروطه و اسلام سیاسی آگاه بوده و گاه اشاره می‌کند که اسلام سیاسی از سنت نائینی و به‌طورکلی سنت کلاسیک شیعی / ایرانی گذر کرده و مرزهای دین و دولت را درهم‌شکسته است. فراتی نیز بیان داشته فیرحی تمدن اسلامی را فقه مدار می‌داند و بیان می‌کند از نگاه وی هر چه قرار است در این تمدن رخ بدهد از رهگذر فقه رخ می‌دهد.

همچنین برخی پژوهش‌ها به‌طور خاص به تحلیل تاریخی آثار فیرحی پرداخته‌اند. رحمانیان در بررسی کتاب فقه و سیاست در ایران معاصر نشان می‌دهد که فیرحی چگونه تحولات اندیشه سیاسی در ایران را در پیوند با دگرگونی‌های فقه سیاسی شیعه، از دوره مشروطه تا دوران پس از انقلاب اسلامی، روایت می‌کند.

۲. تعاریف و چهارچوب مفهومی

۲-۱. دولت

دولت در جامعه اسلامی، همانند دیگر جوامع بشری، نه تنها بیانگر وجود مجموعه‌ای از نهادهاست، بلکه حاکی از وجود نگرش‌ها و شیوه‌های خاصی از اعمال و رفتار است که منحصراً مدنیت اسلامی خوانده شده، در واقع جزئی از تمدن اسلامی محسوب می‌شود (فیرحی، ۱۳۸۰، ص. ۱۳۹).

۲-۲. دولت مدرن

فیرحی در ادبیات خود دولت مدرن را با تعبیر دولت جدید با توجه به ویژگی‌های آن، این‌گونه تعریف می‌کند:

> در دولت جدید تحولات مهمی رخ داد که مهم‌ترین آن‌ها گسترش دولت و ورود دولت به حوزه رفاه، آموزش، اقتصاد و ... است که بسیار فراتر از وظایف سنتی در دولت قدیم برای اجرای احکام شرعی است. این وظایف بیش از آنکه در حوزه احکام شرعی باشد در قلمرو حقوق شهروندی است و ناگزیر، نیازمند مکانیسم‌های نظارتی مؤثر شهروندان است. همین امر موجب خروج دولت از بساطت گذشته شده است و ساختار عمومی دولت‌های مدرن در جهان اسلام به‌ویژه در دنیای شیعه را با دوگانگی تعیین‌کننده حکم و حق مواجه کرده است (فیرحی، ۱۳۹۰، ص. ۹۶).

۲-۳. فقه سیاسی

فقه سیاسی، با توجه به پیوند دین و سیاست در اندیشه اسلامی، جایگاه ویژه‌ای در طبقه‌بندی علوم اسلامی دارد. فقه سیاسی همزاد تمدن اسلامی است و در علم‌شناسی دوره میانه، بخش عمده علم «مدنی» مسلمانان محسوب می‌شود. فقه عملی‌ترین بخش دانش‌های اسلامی و فقه سیاسی مسلمانان جایگزین فلسفه سیاسی در جهان یونانی است. به همین دلیل تبیین نظم سیاسی، طراحی نهادها و تدبیر نظام‌های سیاسی جهان اسلام به عهده فقه سیاسی بود (فیرحی، ۱۳۹۰، ص. ۳۱).

۳. روش‌شناسی

این پژوهش با روش کیفی، اندیشه سیاسی داود فیرحی را بررسی کرده و مفاهیمی چون فقه سیاسی، دولت و مشروعیت را تحلیل می‌کند. همچنین با مقایسه دیدگاه او با سایر نظریه‌ها، نوآوری‌ها و نقاط قوت و ضعف آرایش را ارزیابی می‌کند. داده‌ها از آثار مکتوب و سخنرانی‌های او گردآوری و با روش تحلیل محتوای تفسیری- تحلیلی، استخراج و دسته‌بندی شده‌اند.

۴. فرایند اجرای تحلیل محتوا و کدگذاری

به‌منظور اجرای نظام‌مند تحلیل محتوا و تضمین اعتبار و پایایی داده‌ها، فرایند زیر به کار گرفته شد:

۴-۱. انتخاب جامعه و نمونه پژوهش

جامعه آماری این پژوهش، تمامی آثار مکتوب فیرحی در حوزه فقه و اندیشه سیاسی است. با استفاده از روش نمونه‌گیری هدفمند، شش اثر شاخص و محوری ایشان که به‌طور مستقیم به مسئله «دولت»، «فقه سیاسی» و «انقلاب اسلامی» می‌پرداختند، به‌عنوان نمونه نهایی انتخاب شدند. معیارهای انتخاب عبارت بودند از: ۱. تمرکز مستقیم بر موضوع تحقیق، ۲. تنوع زمانی، ۳. ارجاع مکرر در ادبیات ثانویه.

۴-۲. واحد تحلیل و شماره‌گذاری

واحد تحلیل، «مضمون» در نظر گرفته شده است. کلیه متون منتخب، صفحه‌بندی و شماره‌گذاری اولیه شدند تا استناددهی دقیق ممکن گردد.

۴-۳. مراحل کدگذاری

کدگذاری در سه مرحله انجام پذیرفت:

کدگذاری باز: در این مرحله، متن آثار منتخب، سطر به سطر و با ذهنیتی باز مطالعه و تمامی گزاره‌ها، مفاهیم و ایده‌های مرتبط با پرسش پژوهش استخراج و با کدهای اولیه نام‌گذاری شدند.

کدگذاری محوری: در این مرحله، کدهای باز مشابه و مرتبط ذیل مقولات گسترده‌تر دسته‌بندی شدند.

کدگذاری گزینشی: در این مرحله نهایی، مقولات محوری حول مقوله هسته پژوهش، یعنی «بازخوانی فقه سیاسی برای مواجهه با دولت مدرن» سازمان‌دهی و روابط بین آن‌ها مشخص گردید. این امر منجر به شکل‌گیری شبکه مضامین و چهارچوب تحلیلی نهایی مقاله شد.

۴-۴. کنترل اعتبار و پایایی

برای پالایش مضامین و جلوگیری از ساده‌انگاری، شواهد متعارض با الگوهای اولیه نظام‌مند جستجو شد. تحلیل این موارد ناهمساز، به تعدیل تفسیرها و درک عمیق‌تر تنش‌های اندیشه فیرحی انجامید. برای سنجش پایایی، از روش کدگذاری مجدد با فاصله زمانی استفاده گردید. پس از چهار هفته، ۲۰ درصد از نمونه مجدداً کدگذاری و توافق کدها با فرمول هولستی محاسبه شد. ضریب ۰/۸۹، ثبات و قابلیت اطمینان بالای فرایند کدگذاری را تأیید کرد.

۵. تحلیل نهایی و استنتاج

پس از تکمیل کدگذاری و دسته‌بندی، مضامین و مقولات در قالب چهارچوب نظری تحقیق (مبانی فکری، دولت و قدرت، انقلاب اسلامی) سازمان‌دهی و تحلیل تفسیری-انتقادی شدند. استنتاج‌ها با شواهد متنی (نقل‌قول‌های مستقیم یا ارجاع به صفحات آثار) پشتیبانی گردیدند تا استحکام تحلیل حفظ شود.

از دیدگاه فیرحی، دولت تنها یک نهاد اجرایی نیست، بلکه شامل روابط قدرت، مشروعیت، قانون و نظارت نیز می‌شود. او برای تحلیل نظام سیاسی اسلامی، ترکیب مبانی فقه سیاسی سنتی با نظریه‌های دولت مدرن را ضروری می‌داند و چهارچوب نظری خود را بر سه محور اصلی استوار می‌کند.

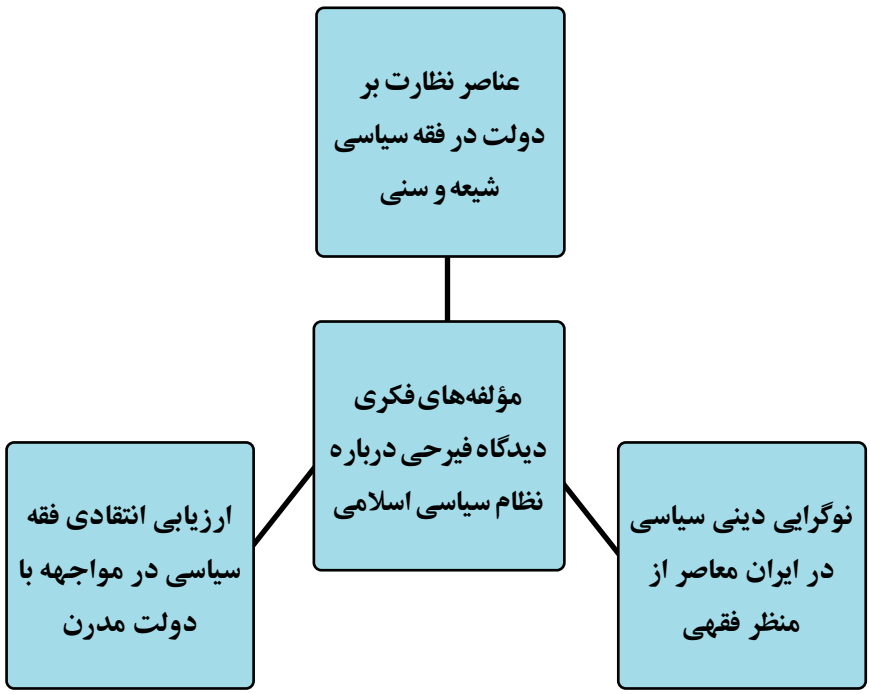

براین‌اســاس، پژوهش حاضر نگاه فیرحی به‌نظام سیاسی و دولت در اسلام را در قالب سه محور تحلیلی مورد بررسی قرار می‌دهد.

۱. عناصر نظارت بر قدرت سیاســی در فقه شیعه و سنی؛

۲. جریان نوگرایی دینی سیاســی ایران معاصر از منظر فقهی؛

۳. ارزیابی انتقادی فقه سیاســی در مواجهه با دولت مدرن.

۶. مبانی فکری و روش‌شناسی داود فیرحی

تحلیــل مبانی فکری داود فیرحــی در این بخش بر پایه نتایــج مرحله کدگذاری محوری انجام شده است. در فرایند تحلیل محتوا، کدهای متعددی همچون «تاریخی بودن فقه»، «میانجی بودن فقه میان نص و واقعیت»، «نقد نظم سلطانی» و «کارکرد تنظیمی اجتهاد» اســتخراج و در مقوله کلان «فقه به‌مثابه دانش تاریخی و نهادی» سازمان‌دهی شدند.

۶-۱. نص، تفسیر و تاریخ‌مندی دانش فقهی در نگاه فیرحی

از منظـر فیرحی، نص دینی به‌خودی‌خود قادر به تولید تمدن نیسـت. آنچه تمدن اسلامی را پدید آورده و تداوم بخشـیده اسـت، مواجهه تاریخی مسـلمانان با واقعیت‌های زندگی اجتماعی و گفتگوی مستمر آنان با نصوص دینی بوده است. بر این اساس، علوم اسلامی نـه صرفاً محصـول وجود نص، بلکـه نتیجه کوشـش تاریخی برای اسـتخراج الگوها و طرح‌هایـی کلی از زندگـی اجتماعی بر مبنای نصوص دینی‌انـد (فیرحی، ۱۳۸۷، ص. ۸۹). بـه اعتقاد او قـرار گرفتن نصوص دینی در مرکز زندگی اجتماعی، ضرورت شـکل‌گیری دسـتگاهی تفسـیری را ایجاب می‌کند؛ زیرا معنای نص به‌صورت بدیهی و یک‌بار برای همیشـه در دسترس نیست. هیچ تفسیری قادر نیست تمام معنای نهفته در نصوص دینی را آشکار سازد، بلکه هر تفسیر با طرح پرسش‌هایی خاص، بخشی از معنای نص را متناسب با همان پرسش‌ها برجسته می‌سازد (فیرحی، ۱۳۸۷، ص. ۹۳). در نتیجه، فیرحی تأکید می‌کند که نقد سـنت، به معنای نقد نص دینی نیسـت، بلکه معطوف به نقد نهادها، تفسـیرها و سـاختارهایی اسـت که در بسـتر سـنت شـکل گرفته‌اند و در برابر تحولات اجتماعی و سیاسـی جدید مقاومت می‌کنند. این تمایز، مبنای روش‌شناختی فیرحی در بازخوانی فقه سیاسـی و بررسی امکان تحول آن در مواجهه با دولت مدرن است.

یافته‌هـای فوق مبتنی بر مقوله تحلیلی «تاریخ‌مندی دانش فقهی» اسـت که از تجمیع کدهایی نظیر «تأثیر سـاختار قدرت بر دانش سیاسـی»، «پیوند فقه با شـرایط اجتماعی» و «امکان اصلاح سـنت» شـکل گرفت. تکرار این مضامین در متون مورد بررسی نشان می‌دهد که در دسـتگاه فکری فیرحی، فقه نه نظامی ایسـتا بلکه دانشی تاریخی و نهادی اسـت که در تعامل با تحولات قدرت سیاسی دگرگون می‌شود.

۶-۲. تحلیل نظم سلطانی و تأثیر آن بر فقه سیاسی از منظر فیرحی

فیرحی ریشـه بسیاری از ویژگی‌های فقه سیاسی سنتی را در استقرار «نظم سلطانی» در جهان اسلام می‌داند. به‌زعم او، سـیطره تاریخی این نظم سیاسـی موجب شده است که پرسش‌های فقهی و تفسـیری عمدتاً پیرامون مفاهیمی چون اطاعت، ولایت، امارت و تبعیت شکل گیرد، درحالی‌که مفاهیمی مانند شورا و مشارکت سیاسی در حاشیه قرار گیرند (فیرحی، ۱۳۸۹، ص. ۴۲).

از نگاه فیرحی، دانش فقهی در چنین بستری به‌گونه‌ای شکل گرفته که نظم سلطانی را امری طبیعی و بدیهی فرض کرده است؛ همان‌گونه که انسان عرب جاهلی نظام قبیله‌ای را طبیعی می‌پنداشت، مسلمانان سده‌های میانه نیز سلطنت را صورت عادی نظم سیاسی تلقی می‌کردند. با استقرار دولت مدرن و گذار تدریجی از نظم سلطانی به‌نظام جمهوری، بنیان اجتماعی دانش فقهی سنتی دچار دگرگونی شده است (فیرحی، ۱۳۸۹، ص. ۴۲).

استدلال فوق بر مبنای مقوله «نقد نظم سلطانی» استوار است که در مرحله کدگذاری محوری از مجموعه‌ای از کدهای مرتبط با غلبه اطاعت سیاسی، تمرکز قدرت و تضعیف نظارت عمومی استخراج شد.

۳-۶. جایگاه فقه سیاسی در سنت اسلامی از دیدگاه فیرحی

تحلیل این بخش بر مقوله محوری «تاریخ‌مندی دانش فقهی» استوار است که از کدهایی نظیر تاریخی بودن فقه، اثر ساختار قدرت بر دانش سیاسی و پیوند فقه با نظم اجتماعی استخراج شده است.

فقه سیاسی در دوره میانه اسلامی، بخشی از «علم مدنی» یا «فقه مدنی» تلقی می‌شد که خود ریشه در سنت «حکمت مدنی» یونان باستان داشت. این شاخه از دانش اسلامی، به سامان‌دهی عمل سیاسی مسلمانان در شرایط فقدان پیامبر و مدیریت زندگی جمعی در جوامع دینی می‌پرداخت (فارابی، ۱۹۸۶، ص. ۵۰). به‌زعم فیرحی، فقه سیاسی عملی‌ترین بخش دانش‌های اسلامی و جایگزین فلسفه سیاسی در جهان یونانی بوده است؛ به همین دلیل، طراحی نهادهای سیاسی، تبیین نظم قدرت و تدبیر حکومت‌ها در تمدن اسلامی عمدتاً بر عهده فقه سیاسی قرار داشت (فیرحی، ۱۳۸۹، ص. ۵۲).

از منظر فیرحی، فقه و تاریخ همواره در تعامل با یکدیگر اوج و افول یافته‌اند. فقیهان در فرایند اجتهاد و صدور حکم، ناگزیر تحت تأثیر شرایط تاریخی، اجتماعی و سیاسی، از جمله نسبت میان اختیار و اضطرار، آزادی و اجبار بوده‌اند. بر همین اساس، باید میان «دستگاه فقه سیاسی» و «کارکردهای تاریخی فقیهان» تمایز قائل شد.

۶-۴. اجتهاد به‌مثابه سازوکار پیوند ثابت و متغیر در اندیشه فیرحی

ایـن بحث بر مقوله «کارکرد تنظیمی اجتهاد» مبتنی اسـت کـه از کدهایی همچون تنظیم ثابت و متغیر، تدبیر مناطق فاقد نص و مشروعیت بخشی به تدبیر سیاسی شکل گرفته است. در اندیشـه فیرحی، اجتهاد مفهومی کانونی برای تنظیم نسبت میان ثابت و متغیر، قدسی و تاریخی و شـریعت جهان‌شمول و شـرایط خاص سیاسی است. اجتهاد در حوزه سیاست با دو دشواره اساسی مواجه است: نخست، سیال و تکرارناپذیر بودن حیات اجتماعی که تدبیر «مناطق خالی از نص» را ضروری می‌سـازد؛ دوم، ضرورت استناد و کسب مشروعیت این تدبیرها از نصوص اسلامی، به‌گونه‌ای که با شـریعت ناسـازگار تلقی نشوند (فیرحی، ۱۳۸۹، ص. ۱۳۲). براین‌اسـاس، اجتهاد سیاسـی وظیفه دارد هم به خلأهای تقنینی پاسخ دهد و هم پیوند این پاسخ‌ها را با منابع دینی حفظ کند. این نگاه، امکان تحول در فقه سیاسی را فراهم می‌آورد و آن را از دانشـی ایسـتا به دانشـی مسـئله‌محور و تاریخ‌مند مبتنی بر ظرفیت‌های ارزشمند فقه پویا و متناسب با مقتضیات زمان و مکان تبدیل می‌کند.

۶-۵. فقه سیاسی و مواجهه با مسئله دولت مدرن در خوانش فیرحی

اسـتدلال‌های این بخش بر مقوله «بازسـازی فقه سیاسـی در مواجهه بـا مدرنیته» مبتنی اسـت که از کدهای قانون‌گرایی، نهادسـازی و امکان اصلاح سنت حاصل شده است. فروپاشی نظام خلافت و سـلطنت، ظهور دولت‌های ملی و گسترش ملی‌گرایی در جهان اسلام، برای مدتی فقه سیاسـی را به حاشیه راند. بااین‌حال، موج‌های اسلام‌گرایی معاصر و به‌ویـژه پیروزی انقلاب اسلامی ایران، بار دیگر رابطه دین و سیاسـت را به کانون توجه فلاسـفه، جامعه شناسان، علما و فقها بازگرداند. تأسیس جمهوری اسلامی در سال ۱۳۵۷ زمینه‌ای فراهم سـاخت که فقه سیاسـی دوباره در مرکز مباحث نظری و عملی قرار گیرد (فیرحی، ب ۱۳۹۶، ص. ۱۳).

از دیدگاه فیرحی، مهم‌ترین مسئله فقه سیاسی در دوران معاصر، تبیین نسبت آن با دولت جدید و پاسـخ‌گویی به پرسـش‌هایی چون امکان تحقق دموکراسـی دینی و نهادینه‌سازی مردم‌سـالاری در چهارچوب نظام اسلامی اسـت. این پرسـش‌ها، نقطه عزیمت فیرحی برای بازاندیشـی در نظام سیاسـی اسلام و امکان تحـول آن در مواجهه با دولت مدرن به

شمار می‌آیند. تحلیل حاضر نشان می‌دهد که رویکرد اجتهادی و تاریخ‌مند در اندیشه فیرحی امکان بازخوانی سنت فقه سیاسی را در افق مسائل دولت مدرن فراهم می‌کند و از این حیث، پروژه او واجد ظرفیت نوسازی مفهومی در درون سنت است. بااین‌حال، اتکای گسترده به قابلیت‌های درونی فقه برای تولید نظم سیاسی مدرن، این پرسش را برمی‌انگیزد که آیا تحول روش‌شناختی پیشنهادی، به تحول نهادی نیز می‌انجامد یا صرفاً در سطح بازتفسیر مفاهیم باقی می‌ماند.

۷. دولت و قدرت در اندیشه داود فیرحی

تحلیل مفهوم دولت در اندیشه فیرحی بر پایه مقوله محوری «الزامات دولت مدرن» صورت گرفته است. این مقوله از ادغام کدهایی مانند «حاکمیت قانون»، «نهادهای نظارتی»، «نقش مردم در مشروعیت» و «نقد اقتدارگرایی دینی» به دست آمده و چهارچوب مفهومی تحلیل دولت در این بخش را فراهم کرده است. اندیشه فیرحی درباره دولت و قدرت سیاسی را باید در امتداد روش‌شناسی تاریخی- فقهی او فهم کرد. فیرحی دولت را نه پدیده‌ای صرفاً مدرن و وارداتی و نه نهادی کاملاً منطبق با صورت‌بندی‌های کلاسیک فقهی می‌داند، بلکه آن را محصول تحولات تاریخی قدرت و بازتعریف مستمر نسبت میان شریعت، جامعه و سیاست تلقی می‌کند. از این منظر، مسئله اصلی او نه اثبات یا نفی دولت، بلکه تبیین امکان «اسلامی‌سازی عقلانی دولت» در شرایط جهان مدرن است (فیرحی، ۱۳۸۹، ص. ۲۱).

۷-۱. مفهوم قدرت سیاسی و مسئله مشروعیت

تحلیل حاضر بر مقوله «پیوند مشروعیت دینی و اراده عمومی» استوار است که از کدهای نقش مردم، قانون‌گرایی و محدودسازی قدرت استخراج شده است. فیرحی قدرت سیاسی را پدیده‌ای اجتماعی و تاریخی می‌داند که همواره نیازمند مشروعیت است. به‌زعم او، در تمدن اسلامی کلاسیک، فقه سیاسی نقش اصلی را در تولید و توجیه مشروعیت ایفا می‌کرد و مشروعیت سیاسی نه صرفاً از غلبه، بلکه از نسبت قدرت با شریعت، عدالت و مصلحت عمومی استخراج می‌شد (فیرحی، ۱۳۸۸، ص. ۶۵). بااین‌حال، در بستر نظم سلطانی، این

مشـروعیت به‌تدریج به اطاعت‌محوری و تمرکز قدرت گرایـش یافت. او با تأکید بر تمایز میان «قدرت مشـروع» و «قدرت مستقر»، نشـان می‌دهد که بسیاری از صورت‌بندی‌های فقهی رایج، بیش از آنکه بیانگر مطلوب شـریعت باشـند، بازتـاب قدرت‌های تاریخی‌اند. ازاین‌رو، مشـروعیت در اندیشه او امری ایستا نیست، بلکه مفهومی پویا و وابسته به رضایت عمومی، عدالت و سازوکارهای نظارت بر قدرت است (فیرحی، ۱۳۸۹، ص. ۴۹).

۲-۷. دولت در سنت اسلامی و گسست مدرن

این بخش بر مقوله «گذار از نظم سـلطانی» مبتنی اسـت که از کدهای سـلطانی شـدن دانش سیاسـی، غلبـه اطاعت و تمرکز قدرت شـکل گرفته اسـت. در تحلیـل فیرحی، دولت در سـنت اسلامی به معنای نهادمند مدرن آن وجود نداشـته است. ساختار سیاسی پیشـامدرن عمدتاً بر پایه خلافت، سـلطنت یا امارت اسـتوار بود و نهادهای سیاسی فاقد تفکیک کارکردی بودند. فقه سیاسـی نیز در چنین بستری شکل گرفت و بیش از آنکه به دولت به‌مثابه یک‌نهاد حقوقی مستقل بپردازد، معطوف به تنظیم مناسبات قدرت، اطاعت و عدالـت بود (فیرحی، ۱۳۸۹، ص. ۷۳). ظهـور دولت مدرن با ویژگی‌هایی چون حاکمیت قانون، تمرکز قدرت، بوروکراسی و مشـارکت سیاسی، گسستی بنیادین در تاریخ سیاست ایجاد کرد. فیرحی معتقد است این گسست، فقه سیاسی سنتی را با بحران مفهومی مواجه سـاخت؛ زیرا بسـیاری از مفاهیم دولت مدرن، معادل مسـتقیم فقهی نداشتند. ازاین‌رو، مسـئله محوری اندیشـه سیاسی معاصر در جهان اسلام، بازسـازی فقه سیاسی متناسب با دولت مدرن اسـت، نه بازگشت به الگوهای کلاسیک (فیرحی، الف ۱۳۹۶، ص. ۱۸).

۳-۷. نسبت فقه سیاسی و دولت: از سلطنت تا جمهوریت

این تحلیل بر مقوله «تحول نهادی مشـروعیت سیاسـی» اسـتوار اسـت کـه از کدهای جمهوریت، نظارت عمومی و تغییر مبنای اقتدار اسـتخراج شده است. یکی از محورهای اساسی اندیشه فیرحی، تحلیل گذار از نظم سلطانی به نظام جمهوری است. او جمهوری اسلامی ایران را نخستین تجربه جدی تلاش برای پیوند میان فقه شیعی و قالب دولت مدرن در چهارچـوب جمهوریـت می‌داند. در این چهارچوب، فقه سیاسـی ناگزیر با مفاهیمی

چون قانون اساسی، انتخابات، تفکیک نسبی قوا و نظارت عمومی مواجه می‌شود (فیرحی، ۱۳۹۰، ص. ۹۱). او تأکید می‌کند که جمهوریت صرفاً یک قالب نهادی نیست، بلکه مستلزم تحول در فهم فقهی از قدرت و مشروعیت است. در نظام جمهوری، مشروعیت سیاسی نه فقط از نصب یا نیابت شرعی، بلکه از رأی و مشارکت مردم نیز ناشی می‌شود. ازاین‌رو، فقه سیاسی باید نقش مردم را به‌عنوان یکی از منابع مشروعیت قدرت سیاسی به رسمیت بشناسد (فیرحی، ب ۱۳۹۶، ص. ۳۵).

۷-۴. دولت، قانون و مسئله مهار قدرت

بحث حاضر مبتنی بر مقوله «الزامات دولت قانون‌محور» است که از کدهای حاکمیت قانون، نهادهای نظارتی و مهار قدرت شکل گرفته است. در اندیشه فیرحی، تفاوت بنیادین دولت مدرن با نظم سیاسی سنتی، در حاکمیت قانون و مهار نهادی قدرت نهفته است. او بر این باور است که فقه سیاسی شیعه ظرفیت‌هایی برای پذیرش ایده قانون و محدودسازی قدرت دارد، اما این ظرفیت‌ها در تاریخ کمتر بالفعل شده‌اند. مفاهیمی مانند شورا، بیعت، عدالت و امربه‌معروف و نهی از منکر می‌توانند مبنای فقهی نظارت بر دولت قرار گیرند، مشروط بر آنکه در چهارچوبی نو بازخوانی شوند (فیرحی، ۱۳۸۸، ص.۱۰۲). وی قانون را نه رقیب شریعت، بلکه صورت‌بندی تاریخی عقل جمعی در چهارچوب ارزش‌های دینی می‌داند. ازاین‌رو، او از «فقهی شدن قانون» دفاع می‌کند و حذف قانون به نفع فقه را ناممکن و نامطلوب می‌داند. دولت مطلوب در نگاه او دولتی است که قدرت آن از طریق قانون مهار شود و در برابر جامعه پاسخ‌گو باشد (فیرحی، ب ۱۳۹۶، ص. ۵۴).

۷-۵. دولت اسلامی به‌مثابه پروژه‌ای ناتمام

این بخش بر مقوله «ناپایانی فرایند نهادسازی سیاسی» مبتنی است که از کدهای ابهام نهادی، تعارض سنت و مدرنیته و بازسازی مستمر استخراج شده است. در جمع‌بندی دیدگاه فیرحی، دولت اسلامی نه مدلی از پیش داده‌شده و کامل، بلکه پروژه‌ای تاریخی و در حال تکوین است. او هم قرائت‌های سنت‌گرایانه‌ای را که دولت اسلامی را به سلطنت دینی فرو می‌کاهند نقد می‌کند و هم دیدگاه‌هایی را که فقه را ذاتاً ناتوان از

مواجهه با سیاســت مدرن می‌دانند، به چالش می‌کشد (فیرحی، الف ۱۳۹۶، ص. ۶۹).

از منظر او، آینده دولت در جوامع اسلامی وابســته به توان و ظرفیت‌های فقه سیاسی در بازتعریف نســبت خود با قدرت، قانون و مردم است؛ امری که تنها در پرتو اجتهادی پویا و پذیرش تاریخ‌مندی سیاست و انعطاف‌پذیری معطوف به مقتضیات زمان و مکان امکان‌پذیر خواهد بود. برداشــت فیرحی از دولت به‌مثابه نهادی قانون‌محور که باید در چهارچوب فقه سیاسی مهار شود، تلاشی نظری برای پیوند اقتدار سیاسی با سازوکارهای نظارتی درون‌دینی اســت. این صورت‌بندی از یک‌سو امکان نقد الگوی قدرت نامحدود را در سنت اسلامی تقویت می‌کند و از سوی دیگر، به بازتعریف مشروعیت سیاسی در نسبت با قانون و رضایت عمومی می‌انجامد. بااین‌حال، مســئله بنیادین آن اســت که ظرفیت هنجاری فقه برای مهار قــدرت، لزوماً به ظرفیت نهادی بــرای تضمین این مهار تبدیل نمی‌شــود. در نتیجه، نظریه دولت در اندیشــه فیرحی در سطح هنجاری قانع‌کننده به نظر می‌رسد، اما در سطح طراحی نهادی و تضمین‌های عملیِ تفکیک و توازن قوا با ابهام‌هایی مواجه است.

۸. انقلاب اسلامی ایران و تحول فقه سیاسی در نگاه فیرحی

تحلیل فیرحی از انقلاب اسلامی در این پژوهش بر اســاس مقوله «بازســازی فقه سیاسی در مواجهه با دولت مدرن» صورت‌بندی شــده اســت. این مقوله از پیوند تحلیلی میان سه خوشــه مضمونی «گذار از نظم ســلطانی»، «فرصت نهادی برای مردم‌ســالاری دینی» و «خطر بازتولید اقتدارگرایی دینی» شــکل گرفته است. او انقلاب اسلامی ایران را نه صرفاً یک رخداد سیاســی، بلکه نقطه عطفی در تاریخ فقه تکاملی سیاســی شــیعه می‌داند. از نظر او، این انقلاب لحظه‌ای تاریخی اســت که در آن، فقه سیاسی از حاشیه عمل سیاسی به متن قدرت منتقل شــد و ناگزیر با مســئله دولت مدرن، قانون، مردم و مشروعیت مواجه گردید. بــه تعبیر وی، انقلاب اسلامی «پرســش‌های جدیدی را به فقــه تحمیل کرد که پاســخ به آن‌ها با ابزارهای سنتی ممکن نبود» (فیرحی، ۱۳۹۰، ص. ۲۱).

۸-۱. انقلاب اسلامی به‌مثابه گسست و تداوم در فقه سیاسی

تحلیل این بخش بر مقوله «انقلاب به‌مثابه فرصت بازســازی فقه سیاســی» اســتوار است.

فیرحی انقلاب اسلامی را فرصتی برای بازسازی فقه سیاسی می‌داند که ضمن تکیه بر مبانی شـیعی، با ورود مفاهیمی مانند جمهوریت، قانون اساسـی و انتخابات، از الگوهای سـنتی حکومت فاصله گرفت. به باور او، مهم‌ترین دسـتاورد انقلاب، تبدیل فقه سیاسی از دانشی نظری به فقهی حاکم و درگیر با مسائل عملی حکومت‌داری بود (فیرحی، ۱۳۸۹، ص.۱۸۹).

۲-۸. نقش امام خمینی و بازتعریف فقه سیاسی

ایـن بحث بر مقوله «نقـش افراد در عرصه قدرت» مبتنی اسـت. در تحلیل فیرحی، امام خمینی نقشـی محوری در این تحول ایفا می‌کند. او امـام خمینی را فقیهی نوگرا می‌داند کـه با درک شـرایط تاریخی عصر جدید، مفاهیم سـنتی فقه سیاسـی را بـا واقعیت‌های سیاسـت مدرن پیونـد زد. نظریه ولایت‌فقیـه، در خوانش فیرحی، نه صرفـاً احیای یک مفهوم کهن، بلکه کوششـی برای حل مسئله فقدان قدرت مشروع در عصر غیبت و ایجاد انسـجام سیاسی در جامعه شـیعی بود (فیرحی، ۱۳۹۶، ص. ۸۳). او تأکید می‌کند که امام خمینی برخلاف برخی قرائت‌های سنتی، نقش مردم را در تحقق حکومت اسلامی جدی می‌گرفت. پذیرش همه‌پرسـی، تأکیـد بر رأی ملت و طراحی نظـام جمهوری اسلامی، نشـان‌دهنده آن است که مشروعیت سیاسی در اندیشه ایشان ترکیبی از مشروعیت فقهی و مقبولیت مردمی است (فیرحی، ۱۳۹۰، ص. ۴۵).

۳-۸. جمهوریت و مسئله مردم در فقه سیاسی پس از انقلاب

این بخش بر مقوله «تنش میان جمهوریت و اقتدار دینی» استوار است. یکی از نوآوری‌های اساسـی انقلاب اسلامی از منظر فیرحی، وارد شـدن مفهوم «مردم» به کانون فقه سیاسی اسـت. در فقه سنتی، مردم غالباً در جایگاه «مکلفان» قرار داشتند، نه کنشگران سیاسی؛ اما استقرار نظام جمهوری اسلامی، فقه سیاسی را ناگزیر ساخت تا با مفاهیمی چون رأی، مشـارکت، نظارت و مسئولیت عمومی مواجه شود (فیرحی، ۱۳۹۶، ص. ۳۱).

در نظام جمهوری اسلامی وقتی از دموکراسی بحث می‌شود، یعنی اینکه مشروعیت از دین اسـت، لکن در شکل انضمامی صورتی از مردم جلوه‌گر می‌شوند؛ مردمی که به این دین پایبند هستند و به سنت‌های آن وابسته‌اند. با توجه به سابقه تاریخی و محتوای معنوی،

در خوانشـی که از «حکومت ولایتیه» صادق است، منظری از شاکله مردم‌سالاری دینی نیز از نظام جمهوری اسلامی قابل اسـتنباط است؛ یعنی اگر مسئله را در محتوای فلسفی، یعنی آنچه به لحاظ تاریخی از فلسـفه سیاسـی فارابی «تحت عنوان انسان کامل» و نائینی تحت عنوان «حکومت ولایتیه» قابل برداشـت اسـت، قرائت کنیم، حاکمیت از آن مردم اسـت. لیکن به‌صورت دینی و به‌صورت خاص اسلامی است (شریعت، ۱۴۰۲، ص. ۱۱).

او بر این باور اسـت که جمهوریت صرفاً یک سـازوکار اجرایی نیسـت، بلکه مستلزم تحـول در فهم فقهی از قـدرت و حاکمیت و حکمرانی اسـت. در این چهارچوب، فقه سیاسـی باید بتواند نقش مردم را نه در تعارض با شـریعت، بلکه در امتداد آن تبیین کند (فیرحی، ۱۳۸۹، ص. ۲۱۰).

۸-۴. انقلاب اسلامی و مسئله قانون

ایـن تحلیل مبتنی بر مقولـه «قانون‌گرایی به‌مثابه شـرط دولت اسلامی» اسـت. از نگاه فیرحی، یکی از مهم‌ترین پیامدهای انقلاب اسلامی، برجسـته شـدن مسئله قانون در فقه سیاسـی است. تدوین قانون اساسـی و نهادینه شدن سـاختارهای حقوقی، فقه سیاسی را با این پرسـش بنیادین مواجه سـاخت که نسـبت شریعت و قانون چیسـت. فیرحی با رد دوگانه‌سـازی میان فقه و قانون، بر این نکته تأکید می‌کند که قانون می‌تواند صورت‌بندی تاریخی و عقلانی ارزش‌های دینی باشـد (فیرحی، الف ۱۳۹۶، ص. ۵۵). به اعتقاد او، چالش اصلی فقه سیاسـی پس از انقلاب، نه مشـروعیت اصل حکومت، بلکه نحوه مهار قدرت از طریق قانون و تضمین حقوق شـهروندان است. در این معنا، انقلاب اسلامی نقطه آغاز گفتگویی ناتمام میان فقه، قانون و دموکراسـی به شمار می‌آید (فیرحی، الف ۱۳۹۶، ص. ۶۲).

۸-۵. انقلاب اسلامی به‌عنوان فرایندی ناتمام

فیرحـی انقلاب اسلامی را یک «پروژه تاریخـی ناتمام» می‌داند. از منظر او، تحقق اهداف انقلاب ـ از جمله عدالت، آزادی و مردم‌سالاری دینی ـ نیازمند بازخوانی مستمر مفاهیم فقهی و انطباق آن‌ها با تحولات شـتابان اجتماعی و سیاسی است. او هشدار می‌دهد که توقف در قرائت‌های اولیه یا تقدیس نهادهای برآمده از انقلاب، می‌تواند فقه سیاسـی را دوباره به ابزار

توجیه قدرت بدل کند (فیرحی، ۱۳۹۰، ص. ۲۳۱). در جمع‌بندی، فیرحی انقلاب اسلامی را فرصتی تاریخی برای نوسازی فقه تکاملی سیاسی شیعه می‌داند؛ فرصتی که تنها در صورت پذیرش تاریخ‌مندی سیاست، اجتهاد پویا و به رسمیت شناختن جدی و عملی نقش مردم می‌تواند منجر به الگویی پایدار از دولت و حکمرانی اسلامی در جهان مدرن شود.

۶-۸. نقد فیرحی به روند تحولات نظام سیاسی پس از انقلاب اسلامی

برداشت انتقادی فیرحی از تحولات پس از انقلاب بر پایه کدهای مکرری همچون «حاشیه رفتن جمهوریت»، «غلبه قرائت اقتدارگرایانه از فقه» و «تضعیف نهادهای نظارتی» صورت‌بندی شده است که در مرحله کدگذاری محوری در ذیل مقوله «تنش میان جمهوریت و اقتدار دینی» سازمان‌دهی شدند. او در عین تأکید بر ظرفیت‌های انقلاب اسلامی، نسبت به انحراف آن از اصول اولیه هشدار می‌دهد. او مهم‌ترین خطر را بازتولید نظم سلطانی در پوشش مفاهیم دینی می‌داند؛ وضعیتی که در آن قدرت سیاسی از نظارت عمومی و قانون فاصله می‌گیرد (فیرحی، ب ۱۳۹۶، ص. ۸۸).

او معتقد است که بدون تضمین قانون، پاسخ‌گویی و مشارکت مردم، دولت اسلامی به اقتدارگرایی دینی گرایش پیدا می‌کند. از نظر او، تأکید یک‌جانبه بر اطاعت و ولایت و بی‌توجهی به شورا و نظارت، بازگشت به الگوی سلطانی مورد نفی انقلاب اسلامی است (فیرحی، ۱۳۸۹، ص. ۲۱۵). وی تضعیف نقش واقعی مردم در سیاست را تهدیدی برای جمهوریت و مشروعیت دینی حکومت می‌داند و معتقد است مشروعیت فقهی بدون پذیرش و مشارکت مردم، به مشروعیتی صرفاً صوری تبدیل می‌شود (فیرحی، ۱۳۷۸، ص. ۲۴۷).

فیرحی قانون‌گریزی به نام شریعت را از آسیب‌های جدی پس از انقلاب می‌داند و معتقد است شریعت تنها از طریق قانون و نهادهای حقوقی می‌تواند مانع استبداد و سوءاستفاده از قدرت شود (فیرحی، الف ۱۳۹۶، ص. ۶۴). در مجموع، فیرحی انقلاب اسلامی را فرایندی تاریخی و نقدپذیر می‌داند که بقای آن به نقد مستمر، بازاندیشی فقهی و حفظ روح مردم‌سالارانه وابسته است؛ امری که از گرایش به اقتدارگرایی دینی جلوگیری می‌کند (فیرحی، ۱۳۹۹). او انقلاب اسلامی را فرصتی برای بازتعریف فقه سیاسی بر پایه قانون‌گرایی و مردم‌محوری می‌داند، اما هم‌زمان نسبت به غلبه اقتدار بر قانون هشدار می‌دهد. از نظر

او، انقلاب فرایندی ناتمام است که تحقق اهدافش به تداوم اصلاح فقه سیاسی و تقویت نهادهای مهار قدرت وابسته است.

۹. نقد و ارزیابی نظریه داود فیرحی

ارزیابی انتقادی نظریه فیرحی در این بخش بر مبنای تحلیل مقولات ناسازگار و شواهد متعارض با الگوی اولیه صورت گرفته است. به‌ویژه کدهایی نظیر «ابهام نهادی»، «مرز نامشخص میان فقه و دموکراسی» و «پرهیز از حل تعارض‌های بنیادین» به‌عنوان مضامین ناهمساز شناسایی و مبنای نقد نظری قرار گرفتند. نظریه فقه سیاسی فیرحی تلاشی برای سازگار کردن سنت فقهی شیعه با الزامات دولت مدرن، مردم‌سالاری و حاکمیت قانون است. این نظریه باوجود نوآوری‌های مهم، با چالش‌ها و محدودیت‌هایی نیز روبروست که نیازمند نقد و ارزیابی است.

۹-۱. نقاط قوت نظریه فیرحی

نخستین نقطه قوت اندیشه فیرحی، روش‌شناسی تاریخی-تفسیری او در مواجهه با فقه سیاسی است. او با تفکیک میان «نص»، «دستگاه دانایی فقهی» و «کاربست تاریخی فقه»، امکان نقد سنت را بدون ورود به نزاع‌های کلامی فراهم می‌کند. این رویکرد سبب می‌شود که نقد او متوجه نهادها و تفاسیر تاریخی باشد، نه اصل شریعت یا وحی (فیرحی، ۱۳۸۷، ص.۹۲). دومین امتیاز مهم و ارزشمند نظریه فیرحی، بازتعریف فقه سیاسی به‌عنوان دانشی نهادی و ضد استبدادی است؛ دانشی که وظیفه آن محدود کردن قدرت، نظارت بر دولت و تضمین حقوق عمومی است و از این حیث به نظریه‌های مدرن قانون اساسی نزدیک می‌شود (فیرحی، ۱۳۸۹، ص.۲۰۳). سومین نقطه قوت نظریه فیرحی، پیوند جمهوریت و شریعت در قالب مردم‌سالاری دینی است؛ رویکردی که نقش مردم را شرط تحقق مشروعیت فقهی و کارآمدی سیاسی دولت اسلامی می‌داند (فیرحی، ۱۳۹۶، ص. ۵۸).

۹-۲. محدودیت‌های نظری و چالش‌های پروژه فیرحی

یکی از مهم‌ترین نقدها، ابهام در سطح نهادی تحقق نظریه است. هرچند فیرحی

به‌درستی بر ضرورت قانون‌گرایی، نظارت و پاسخ‌گویی تأکید می‌کند، اما در بسیاری از آثارش مشخص نمی‌سازد که این مفاهیم دقیقاً چگونه و از طریق چه سازوکارهایی و چه نهادهایی باید در ساختار قدرت موجود تحقق یابند. به‌بیان‌دیگر، فاصله میان نظریه فقهی و طراحی نهادی همچنان در اندیشه او محسوس است.

نقد دوم، خوش‌بینی نسبی فیرحی به ظرفیت‌های درونی فقه سیاسی است. برخی منتقدان بر این باورند که فقه، به دلیل پیوند تاریخی‌اش با قدرت و نظم سلطانی، ممکن است بیش از آنکه ابزار مهار قدرت باشد، مستعد بازتولید آن باشد. از این منظر، این پرسش باقی می‌ماند که آیا فقه سیاسی، حتی در قرائت نوگرایانه فیرحی، توان مقاومت پایدار در برابر تمرکز قدرت را دارد یا خیر (رحمانیان، ۱۴۰۰).

از دید منتقدان، فیرحی بر ظرفیت‌های ضد استبدادی فقه تأکید دارد، اما به اندازه کافی به غلبه تاریخی جریان‌های توجیه‌گر قدرت و عوامل تداوم آن‌ها نپرداخته و روشن نمی‌کند که مهار قدرت تا چه حد به خود فقه یا به نوع تفسیر و قرائت حاکم از آن وابسته است.

چالش سوم، سکوت نسبی فیرحی درباره تعارض‌های واقعی میان فقه و برخی ارزش‌های بنیادین مدرنیته است. هرچند او می‌کوشد مفاهیمی چون آزادی، قانون و مشارکت را از دل فقه استخراج کند، اما کمتر به مواردی می‌پردازد که ممکن است تعارض‌های ساختاری و حل ناشدنی میان برخی احکام فقهی و حقوق بشر مدرن وجود داشته باشد.

۳-۹. نقدهای پارادایمی و بیرونی: مواجهه پروژه فیرحی با چهارچوب‌های مدرن و پسامدرن

پروژه بازخوانی فقه سیاسی فیرحی، عمدتاً در گفتگو با سنت داخلی و با هدف پاسخ به نیازهای جامعه اسلامی طراحی شده است. بااین‌حال، ارزیابی این پروژه بدون توجه به نقدهای رادیکالی که از خارج از پارادایم فقهی- سیاسی و از مواضع فلسفه سیاسی مدرن، نظریه انتقادی، فمینیسم و پساساختارگرایی وارد می‌شود، ناکامل خواهد بود. این نقدها، خود بنیادهای پروژه او را به پرسش می‌گیرند.

منتقدان سکولار معتقدند نظریه فیرحی باوجود تأکید بر مشروعیت دوگانه، همچنان در چهارچوب الهیات سیاسی باقی می‌ماند؛ زیرا پیوند مشروعیت دینی و مردمی را ناسازگار با

دموکراسی لیبرال دانسته و آن را زمینه‌ساز نابرابری شهروندی و اقتدارگرایی دینی می‌دانند.

از نگاه فمینیستی پروژه فیرحی، حتی اگر موفق به مهار قدرت سیاسی شود، ساختارهای پدرسالارانه بنیادین در فقه را که در احکام خانواده، ارث، شهادت و ولایت تجلی یافته، مورد پرسش جدی قرار نمی‌دهد. نقد فمینیستی ادعا می‌کند پروژه فیرحی در غیاب یک انقلاب معرفت‌شناختی در مبانی فقه نسبت به بدن، جنسیت و خانواده، تنها به نوسازی پدرسالاری می‌پردازد.

از منظر پساساختارگرایی نیز اگرچه فیرحی گفتمان فقهی سلطانی را نقد کند، اما خود کاملاً در دام گفتمان فقهی به‌عنوان تنها چهارچوب معتبر برای اندیشه سیاسی در اسلام باقی می‌ماند. از این منظر، تمرکز انحصاری وی بر فقه به‌عنوان «مهم‌ترین دانش سیاسی تمدن اسلامی»، خود باعث حذف و به حاشیه راندن سایر صورت‌بندی‌های ممکن امور سیاسی در تاریخ اسلام مانند فلسفه سیاسی، عرفان عملی و ... می‌شود و پروژه فیرحی ناخواسته به بازتولید انحصار و اقتدار همان دانشی می‌انجامد که قصد اصلاح آن را دارد. منتقدان حقوق بشری معتقدند فیرحی چهارچوب روشنی برای حل تعارض میان برخی احکام فقهی و اصول حقوق بشر ارائه نمی‌کند؛ ازاین‌رو، گذار از حقوق تکلیف‌محور فقهی به حقوق برابر و ذاتی شهروندی در نظریه او ناتمام به نظر می‌رسد.

۹-۴. ناتمام ماندن پروژه فیرحی

یکی از محورهای مهم در ارزیابی انتقادی اندیشه فیرحی، مسئله ناتمام ماندن پروژه فکری اوست؛ بسیاری از محققان بر این باورند که فیرحی در حال شکل‌دهی به یک پروژه نظری بلندمدت با هدف بازسازی فقه سیاسی تکاملی شیعه در نسبت با دولت مدرن بود، اما این پروژه، به دلایل مختلف، فرصت تکمیل و صورت‌بندی نهایی نیافت.

به اعتقاد صادق حقیقت، فیرحی بر این باور بود که مفاهیمی چون «بیعت» و «شورا» می‌توانند مبانی دموکراتیک در فقه اسلامی باشند، اما منتقدان معتقدند این مفاهیم به‌خودی‌خود معادل دموکراسی نیستند؛ بنابراین چالش اصلی پروژه فکری فیرحی یافتن راهی بود برای پیوند دادن «سنت فقهی» با «مفاهیم مدرن»، بدون آن‌که یکی در دیگری حل شود. در ادامه این مسیر، می‌توان از رویکردی به نام «ظرفیت‌سنجی» بهره برد؛ یعنی

سنجش میزان سازگاری و ظرفیت سنت و فقه برای پذیرش شاخص‌های مردم‌سالاری و عقلانیت سیاسی. در واقع، این رویکرد می‌تواند ادامه منطقی «پروژه ناتمام فیرحی» تلقی شود (حقیقت، ۱۴۰۴).

میرموسوی عقیده دارد فیرحی اندیشمندی در حال شدن بود و درست زمانی چشم بر این دنیا بربست که به مرحله نوینی از سیر فکری تکاملی خود گام نهاد (میرموسوی، ۱۴۰۴). ماهیت تدریجی و لایه‌لایه طرح فیرحی که در آن به‌جای ارائه یک نظریه بسته و منسجم از پیش تعیین‌شده، مسیر خود را از نقد تاریخی سنت آغاز کرد و به‌تدریج به مباحثی چون دولت مدرن، قانون، جمهوریت و مردم‌سالاری دینی رسید باعث شد بسیاری از مفاهیم کلیدی اندیشه او در حال تکوین باقی بمانند و به سطح نهایی نظریه‌پردازی نرسند. به‌علاوه فقدان صورت‌بندی نهادی در اندیشه فیرحی سبب شده است که او نتواند الگوی نهادی روشنی برای بازسازی فقه سیاسی ارائه دهد. به همین دلیل، برخی پژوهشگران پروژه فیرحی را بیشتر «نظریه‌ای در سطح امکان» دانسته‌اند تا «الگویی در سطح تحقق» (رحمانیان، ۱۴۰۰) نقد رحمانیان مبنی بر فقدان «طرح نهادی روشن» در اندیشه فیرحی، ناظر بر یک خلأ واقعی است. بااین‌حال، این پرسش مطرح است که آیا این ابهام، صرفاً یک ضعف نظری است یا تا حدی بازتاب ماهیت پروژه فیرحی به‌عنوان یک بازخوانی مبنایی و تاریخی و نه یک مهندسی سیاسی دقیق است؟ به نظر می‌رسد فیرحی عمدتاً مشغول گشودن فضای مفهومی و مشروعیت بخشی به مفاهیمی مانند قانون و مشارکت در دل سنت فقهی بود؛ بنابراین نقد معطوف به نهادسازی، اگرچه ضروری، بیشتر ناظر به گام بعدی پس از پروژه فیرحی است.

یکی دیگر از دلایل ناتمام ماندن این پروژه را می‌توان در وضعیت خاص فیرحی به‌عنوان متفکر درون گفتمانی تحلیل کرد. فیرحی نه در جایگاه یک فقیه رسمی حاکمیتی قرار داشت و نه در مقام روشنفکری بیرون از سنت می‌اندیشید. این موقعیت میانی، اگرچه به او امکان نقد درونی و گفتگو با سنت را می‌داد، اما هم‌زمان دامنه رادیکالیسم نظری او را محدود می‌کرد. از این منظر، برخی منتقدان معتقدند که فیرحی آگاهانه از ورود به برخی منازعات بنیادین، مانند تعارض‌های حل ناشدنی میان فقه و دموکراسی لیبرال، پرهیز می‌کرد و همین امر پروژه او را ناتمام گذاشت (جعفریان، ۱۳۹۹).

بااین‌حال، ناتمام ماندن پروژه فیرحی را نباید به‌منزله ناکامی آن تلقی کرد. برعکس، بسیاری از پژوهشگران بر این باورند که اهمیت اندیشه فیرحی دقیقاً در گشودن مسیر پژوهش و ایجاد افق‌های نظری بدیع و تازه برای بازاندیشی فقه سیاسی نهفته است. پروژه او بیش از آنکه پاسخی نهایی ارائه دهد، مجموعه‌ای از پرسش‌های بنیادین را پیش روی فقه سیاسی شیعه قرار می‌دهد. از این منظر، می‌توان گفت فیرحی نظریه‌پردازی است که «راه را نشان داد، اما راه را به پایان نرساند». ناتمام ماندن پروژه او نه نقطه‌ضعف صرف، بلکه نشانه‌ای از پیچیدگی‌ها و ظرافت‌های نظری و عملی مسئله نسبت دین، دولت و مدرنیته در جهان معاصر است.

۱۰. جستجوی طرحی نهادی: امکانات و چهارچوب‌های پیشنهادی مبتنی بر منطق فیرحی

با پذیرش نقد «ابهام نهادی» به پروژه فیرحی، پرسش بعدی این است که منطق درونی اندیشه او چه چهارچوب‌ها یا اصولی را برای طراحی نهادی یک «دولت مدرن اسلامی» با قرائت مردم‌سالارانه القا می‌کند؟ اگرچه فیرحی خود به طراحی دقیق نپرداخته، اما می‌توان از خطوط کلی اندیشه او، مؤلفه‌های ذیل را برای یک الگوی حکمرانی استخراج کرد:

۱-۱۰. اصل دوسطحی مشروعیت و نهادهای نمایندگی دوگانه

منطق «مشروعیت دوگانه» فیرحی ناگزیر به ساختاری می‌انجامد که در آن نهادهای مبتنی بر رأی و انتخاب مردم و نهادهای مبتنی بر صلاحیت و انتصاب فقهی در تعاملی سازنده و نظارتی متقابل قرار گیرند. این به معنای پذیرش نوعی دوقطبی نهادی هدفمند است. برای مثال، می‌توان از الگویی شبیه به «دو مجلس با وظایف متمایز» سخن گفت: مجلسی کاملاً منتخب مردم با اختیارات گسترده در قانون‌گذاری عرفی (اقتصاد، فرهنگ و روابط خارجی) و نهادی فقهی-کارشناسی با وظیفه «نظارت حداکثری بر انطباق قوانین با اصول شریعت» و «تولید گزینه‌های سیاستی مبتنی بر فقه» که در قالبی شورایی و متشکل از فقهای منتخب جامعه فعالیت کند. ارتباط این دو نهاد می‌تواند از طریق «کمیسیون‌های مشترک داوری» یا «فرایندهای گفتگوی عمومی ساختاریافته» تنظیم شود.

بر اساس تمایز میان «قانون شرعی» و «قانون موضوعه» در اندیشه فیرحی، می‌توان ساختار تقنینی دوسطحی زیر را پیشنهاد کرد:

الف) مجلس نمایندگان مردم

وظیفه: قانون‌گذاری در حوزه سیاست عمومی، اقتصاد، حقوق اداری و اجتماعی؛

مبنای مشروعیت: اراده عمومی و نمایندگی سیاسی؛

قلمرو: مناطق خالی از نص و حوزه تدبیر عمومی.

ب) شورای فقهی ناظر بر تقنین

وظیفه: بررسی عدم تعارض قوانین با اصول شریعت؛

جایگاه: نهاد نظارتی غیرسیاسی و غیر قانون‌گذار؛

ترکیب: فقیهان منتخب از میان نهادهای علمی مستقل؛

محدودیت: حق تقنین ندارد، فقط حق اعلام مغایرت دارد.

این الگو با تحلیل فیرحی از تمایز «اجتهاد هنجاری» و «تدبیر سیاسی» سازگار است و مانع تمرکز قدرت تقنینی در نهاد دینی می‌شود.

۲-۱۰. اصل حاکمیت قانون به‌مثابه عقلانیت جمعی نهادینه‌شده

تأکید فیرحی بر قانون به‌منزله «عقلانیت جمعی» مستلزم نهادهایی است که تولید، تصویب و اصلاح قانون را به فرایندی شفاف، مشارکتی و مبتنی بر استدلال عمومی تبدیل کنند. این امر مستلزم تقویت نهادهای مدنی مستقل، امکان طرح ابتکارات مردمی و ایجاد شوراهای تخصصی مشورتی متشکل از علما، حقوق‌دانان و کارشناسان علوم اجتماعی در کنار مجلس است. در این چهارچوب، شورای نگهبان (نهاد نظارتی مشابه) نمی‌تواند تنها با استناد به «فتوای فقهای خود» قانون را رد کند، بلکه موظف است دلایل حقوقی-فقهی مستدل و عمومی برای عدم انطباق ارائه دهد و گزینه‌های جایگزین پیشنهاد کند.

۳-۱۰. اصل نظارت مستقل: نهادهای مستقل نظارتی

فیرحی برای مهار قدرت، تنها به نظارت فقهی بسنده نمی‌کند. تأکید او بر پاسخگویی، لوازمی فراتر دارد. یک دولت مدرن اسلامی بر مبنای اندیشه او نیازمند نهادهای نظارتی مستقل و قدرتمند است که مستقیماً از سوی مردم یا قوه قضائیه مستقل تعیین می‌شوند

و وظیفــه نظارت بر تمــام قوا، از جمله نهادهای فقهی را بر عهــده دارند. این نهادها باید امکان شکایت و پیگیری شهروندان را فراهم آورند.

با توجه به تأکید فیرحی بر ضرورت مهار قدرت سیاســی، سازوکار نظارت چندلایه قابل استخراج است:

الف) نظارت حقوقی

دیوان قانون اساســی مســتقل با صلاحیت: رسیدگی به تعارض قوانین با قانون اساسی، صیانت از حقوق شــهروندی و نظارت بر حدود اختیارات نهادهای حاکمیتی

ب) نظارت فقهی غیر حکومتی

نهاد مرجعیت فقهی مستقل از دولت که
مرجع گفتگوی فقه و سیاست است؛
فاقد اختیار اجرایی است؛
نقش تولید معرفت هنجاری دارد.

ج) نظارت مدنی

نهادهــای جامعه مدنی، رســانه‌ها و انجمن‌های تخصصی به‌عنوان ســطح ســوم مهار قدرت عمل می‌کنند.

برای رفع انتزاعی بودن الگو، انطباق نهادی آن با ساختار جمهوری اسلامی به‌صورت زیر قابل تصور است:

مجلس نمایندگان ⟵ استمرار نهاد تقنین موجود؛
شــورای فقهی ناظر ⟵ بازتعریف نهادی با کارکرد صرفاً نظارتی؛
دیوان قانون اساســی ⟵ تفکیک کارکردهای نظارتی حقوقی از نظارت فقهی؛
مرجعیت فقهی ⟵ نهاد مســتقل از ساختار حکومتی.

در ایــن چهارچوب، اصل اساســی مهار قدرت از طریق تفکیک منابع مشــروعیت و توزیــع اقتدار تحقق می‌یابد؛ امری که با خوانش فیرحی از گذار از نظم ســلطانی به نظم قانونی سازگار است.

نتیجه‌گیری

این پژوهش با اتکا به تحلیل محتوای نظام‌مند آثار داود فیرحی و سازمان‌دهی داده‌ها در قالب مقولات تحلیلی، نشان داد که خوانش او از فقه سیاسی تلاشی برای بازتعریف نسبت دین، دولت و قانون در افق دولت مدرن است. مقوله هسته استخراج‌شده از فرایند کدگذاری، «بازخوانی فقه سیاسی برای مهار قدرت در چهارچوب دولت قانونی» است؛ مقوله‌ای که سایر مضامین از مشروعیت دوگانه و اجتهاد تاریخی تا نظارت نهادی و بازتفسیر انقلاب اسلامی حول آن سامان می‌یابند.

براین‌اساس، پاسخ تحلیلی به پرسش اصلی تحقیق چنین است: در اندیشه فیرحی، نظام سیاسی در اسلام نه ساختاری پیشینی و ثابت، بلکه محصول تعامل تاریخی میان نص، اجتهاد و نظم اجتماعی است و مشروعیت آن تنها در صورتی پایدار می‌ماند که در قالب قانون، نظارت نهادی و مشارکت عمومی نهادینه شود. بدین معنا، فقه سیاسی از منطق توجیه قدرت فاصله می‌گیرد و به منبعی هنجاری برای تحدید آن تبدیل می‌شود. بااین‌حال، تحلیل مقولات انتقادی نشان داد که این بازسازی نظری با سه محدودیت ساختاری مواجه است: فقدان الگوی نهادی مشخص برای توزیع اقتدار، ابهام در حل تعارض‌های هنجاری میان فقه سنتی و معیارهای حقوقی مدرن و محدود ماندن بازخوانی در چهارچوب گفتمان اصولی. این محدودیت‌ها نشان می‌دهد پروژه فیرحی بیش از آنکه نظریه‌ای کامل از دولت اسلامی ارائه دهد، چهارچوبی انتقالی برای گذار از نظم سلطانی به نظم قانونی فراهم می‌کند. در نتیجه، اهمیت نظری فیرحی نه در ارائه مدل نهایی حکمرانی دینی، بلکه در تثبیت این گزاره است که امکان سازگاری فقه سیاسی با دولت مدرن تنها از مسیر تاریخ‌مندی اجتهاد، تفکیک حوزه‌های هنجاری و نهادی و پذیرش سازوکارهای مهار قدرت قابل تصور است. یافته‌های این پژوهش، بر پایه تحلیل کدگذاری‌شده متون، نشان می‌دهد که پروژه فیرحی نقطه آغاز یک بازسازی پارادایمی است، نه نقطه پایان آن.

نویسندگان مقاله اعلام می‌دارند که در فرایند تهیه این اثر، از ابزار هوش مصنوعی DeepSeek صرفاً برای ویرایش زبانی و ترجمه چکیده استفاده شده است. کلیه محتوای تولیدی یا ویرایش‌شده با این ابزار را نویسندگان به دقت بازبینی و تأیید کرده و مسئولیت کامل صحت علمی، امانت‌داری و یکپارچگی محتوای نهایی، بر عهده نویسندگان مقاله است. این ابزار هیچ نقشی در تولید ایده‌ها، تحلیل داده‌ها یا نتیجه‌گیری نهایی مقاله نداشته است.

منابع

- پایگاه اطلاع‌رسانی و خبری جماران (۱۳۹۹). یکی از عوامل بن‌بست نظام، تفسیرهای غلط از اندیشه امام است. کد خبر: ۱۴۵۰۹۴۳ https://www.jamaran.news
- جعفریان، رسول (۱۳۹۹/۹/۱). چهارده نکته درباره اندیشه‌های مرحوم دکتر داود فیرحی. خبر آنلاین. (تاریخ بازدید ۱۴۰۴/۸/۲۰).
https://www.khabaronline.ir/news/1457798
- حسینی زاده، سید محمدعلی و کیوانفر، حسین (۱۴۰۱). فیرحی و مسئله دولت مدرن. رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، ۱۴(۳)، ۱۳۳-۱۵۴.
https://piaj.sbu.ac.ir/article_103756.html
- حقیقت، سید صادق (۱۴۰۴/۸/۲۱). پروژه فکری فیرحی ناتمام ماند. روزنامه ایران.
https://irannewspaper.ir/18/8884
- رحمانیان، داریوش (۸/۲۲ /۱۴۰۰). داود فیرحی؛ اندیشمندی روشمند و چهره برجسته تاریخ اندیشه سیاسی معاصر. مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی. (تاریخ بازدید ۸/۲۳ /۱۴۰۴) https://www.cgie.org.ir/fa/news/265862
- شریعت، فرشاد (۱۴۰۲). انقلاب اسلامی از نظریه تا عمل: تئوکراسی به‌مثابه دموکراسی در جمهوری اسلامی ایران. انقلاب پژوهی، ۱(۲)، ۱-۱۴.
https://trs.ri-khomeini.ac.ir/article_194429.html
- فارابی، ابونصر (۱۹۸۶). آراء اهل المدینة الفاضلة. تحقیق: آلبرت نادر، بیروت: دارالمشرق.
- فدایی مهربانی، مهدی (۱۴۰۱). این‌همانی نقد در جدال میان مشروطه‌خواهی و ایرانشهری (بررسی نقادانه منازعه فکری داود فیرحی و سید جواد طباطبایی).

نظریه‌های اجتماعی متفکران مسلمان، ۱۲ (۲)، ۱۱۵-۱۴۲.
https://doi.org/10.22059/jstmt.2022.89612

- فراتی، عبدالوهاب (۱۳۹۹). فقه و دولت مدرن از منظر داود فیرحی. اندیشـه سیاسی در اسلام، ۷ (۲۵)، ۵۳-۷۲.
https://andishehsiyasi.ri-khomeini.ac.ir/article_139340.html
- فیرحی، داود (۱۳۸۷). روش‌شناسی دانش سیاسی در تمدن اسلامی. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- فیرحـی، داود (۱۳۸۸). توفیـق محمدالشـاوی و نظریه عمومی شـوری در اسلام. سیاست، ۳۹ (۱)، ۱۹۷-۲۱۶. https://journal.ut.ac.ir/article_20149.html
- فیرحی، داود (۱۳۸۹). نظام سیاسی اسلام. تهران: نی.
- فیرحی، داود (۱۳۹۰). فقه و سیاسـت در ایران معاصر. تهران: نی.
- فیرحی، داود (۱۳۹۱). نظام سیاسـی و دولت در اسلام. تهران: سمت.
- فیرحـی، داود (۱۳۹۶الف). دولت مدرن و بحران قانون. تهران: نی.
- فیرحی، داود (۱۳۹۶ب). فقه و حکمرانی حزبی. تهران: نی.
- فیرحـی، داود (۲۰/ ۲/ ۱۳۹۹). نقـد فیرحی خطاب به روشـنفکران دینـی: تا به فقه بی‌توجهیـد، همـه نوگرایی‌ها متوقف اسـت. پایگاه خبری تحلیلـی انتخاب. (تاریخ بازدید: ۲۳ آبان ۱۴۰۴) https://www.entekhab.ir/fa/news/547893
- میرموسـوی، علی (۲۶/ ۸/ ۱۴۰۴). فیرحی در پی خوانشی دموکراتیک از اسلام بود. خبرگزاری کتاب ایران (ایبنا). https://www.ibna.ir/news/543124